

(۲)

## قصه‌هایی درباره گناه و توسعه

(تقدیم به زنان افشاگر آزارهای جنسی و جوانان پناه برده به ازدواج سفید)

محسن رنایی

### قصه دوم: مقامات گرگ‌خوار

اشاره:

این قصه‌ها را مهر ماه پارسال نوشتم. در همان دوره‌ای که زنان ایرانی به جنبش «#من-هم» پیوستند و دست به افشای تجربه‌های خود از آزار جنسی زدند. در واقع دو قصه اول مقدمه بخش سوم است که بحثی است درباره شیوه مدیریت اجتماعی در جمهوری اسلامی که حاصل آن چیزی نیست جز گسترش بی‌اخلاقی و فساد. خودم هم نمی‌دانم چرا این نوشته‌ها را همان زمان منتشر نکردم، شاید طولانی بودن، ناپخته بودن متن یا حتی ترس از واکنش مقامات به بخش سوم. اما چرا الان منتشر می‌کنم؟ اول این که

تا حدودی زهر بخش سوم را گرفته‌ام؛ و دوم این که امیدوارم، با واکاوی خطاهای مدیریتی نظام تدبیر در این چهل سال، اگر چه با زبان تمثیل، بتوانیم درباره آن خطاها وارد گفت‌وگوی جدی‌تر بشویم؛ شاید دولت جدید هم بخواهد رویه گذشته را متوقف کند. اخلاق توسعه حکم می‌کند که هیچ تلاشی را که ممکن است به افق‌گشایی اجتماعی در دولت جدید کمک کند، از چشم دور نداریم. و البته خودم می‌دانم که چقدر بیمارگونه امیدوارم!!

قصه اول (قبیله زباله‌خوار) را در لینک‌های زیر بخوانید:

در تلگرام:

[https://t.me/Renani\\_Mohsen/386](https://t.me/Renani_Mohsen/386)

در تارنمای رنایی:

<http://renani.net/texts/notes/847-2021-07-02-12-22-59>

در فایل پی‌دی اف:

[http://renanistorage.ir/renani-notes/renani-notes\(21-1\).pdf](http://renanistorage.ir/renani-notes/renani-notes(21-1).pdf)

## قصه دوم: مقامات گرگ‌خوار

در یکی از قدیمی‌ترین و بزرگترین پارک‌های حفاظت‌شده آمریکا، پارک ملی سنگ زرد (یلوستون = Yellowstone)

با مساحتی حدود ۹ هزار کیلومتر مربع، پرشمارترین حیوان درنده‌ای که زندگی می‌کرد گرگ بود. مقامات پارک و گردشگران هر روز با لاشه نیم‌خورده یک بز کوهی یا یک آهو یا تعدادی بچه گوزن روبرو می‌شدند که توسط گرگ‌ها شکار شده بود. این وضعیت برای مأموران پارک موجب سرشکستگی و برای گردشگران آزاردهنده بود. همه آنها به گرگ‌ها به‌عنوان حیوانات نامطلوبی می‌نگریستند که موجب کاهش جمعیت بزها و آهوها و گوزن‌ها می‌شوند. به همین سبب مقامات، شکار گرگ را برای گردشگران، شکارچیان و کارکنان پارک آزاد گذاشتند. حتی وقتی وزیر کشور آمریکا در ۱۸۸۳ مقررات منع شکار در این پارک را ابلاغ کرد، این ممنوعیت شامل شکار گرگ‌ها نشد. پس، اول شکارچی‌ها و بعد کم‌کم مأموران پارک به جان گرگ‌ها افتادند. بیشتر گرگ‌ها را با گلوله زدند و تعدادی را نیز با تله گرفتند و به مناطقی خارج از پارک منتقل کردند. آخرین گرگ این پارک، در سال ۱۹۲۶ کشته شد. پس از پاک‌شدن پارک از گرگ‌ها، همه نفس راحتی کشیدند، چرا که دیگر هیچ خبری از لاشه‌های نیم‌خورده آهوها و بزها و بچه گوزن‌ها نبود. درواقع هم گردشگران خوشحال بودند که دیگر با صحنه‌های دلخراش بچه گوزن‌های نیم‌خورده روبرو نمی‌شوند و هم مأموران پارک با افتخار در پارک به تردد می‌پرداختند. همه‌چیز به‌خوبی پیش رفته بود و ماه به ماه اوضاع پارک بهتر و دلپذیرتر می‌شد.

اما لازم بود چند سال بگذرد تا تحولاتی که پس از تصفیه پارک از گرگ‌ها، آرام و بی‌سروصدا در زیر پوست محیط زیست پارک در حال رخ دادن بود آشکار شود. تازه وقتی علایم شروع به آشکار شدن کرد مأموران تا چند سال

به آنها توجهی نمی‌کردند و تنها وقتی متوجه شدند که بخش‌های مختلفی از پارک به‌طور جدی آسیب دیده بود. وقتی پارک از وجود گرگ‌ها پاک شد، جمعیت گوزن‌ها و سایر چرندگان و پستانداران علف‌خوار نظیر آهوها، بزهای کوهی و حتی گاو میش‌ها به‌سرعت رشد کرد. طی چند سال مناطق روی تپه‌ها و بخش‌های بیشه‌ای و پُر گیاه و دارای درختچه‌های انبوه در پارک که تا آن زمان، به خاطر حضور گرگ‌ها، برای گوزن‌ها و سایر دوستان علف‌خوارشان ناامن بود، با غیبت گرگ‌ها امن شد. بنابراین گله‌های گوزن همچنان که به‌سرعت تکثیر می‌شدند به تدریج از دشت‌های باز و علفزارهای تنگ اطراف به سمت مناطق سرسبز تپه‌ها و بلندی‌های کوه‌ها آمدند و گیاهان و درختچه‌ها را خوردند و جوانه‌ها و بوته‌ها را زیر دست‌وپای خود لگدمال کردند. هنوز چند سالی نگذشته بود که مناطق سرسبز روی برخی از تپه‌ها و بخشی از بلندی کوه‌ها و برخی بیشه‌ها از گیاه خالی شد. به‌علت خورده‌شدن پوشش گیاهی تپه‌ها و دامنه‌ها توسط گوزن‌ها، آب باران با سرعت به پایین سرازیر می‌شد که هم باعث فرسایش خاک‌های غنی سطحی می‌شد و هم باعث می‌شد رطوبت کمتری در خاک سطحی ذخیره شود و بنابراین درختانی که ریشه‌های سطحی داشتند و متکی که رطوبت خاک‌های سطحی بودند به تدریج خشک شدند. این وضعیت سال به سال در حال گسترش بود و سال به سال مناطق بیشتری از پارک، خالی از علوفه و درختچه می‌شد و تپه‌ها و ارتفاعات بیشتری بدون گیاه می‌شد. اما از آن‌جا که مساحت پارک بسیار زیاد بود و حجم سبزینه‌ها و تنوع ارتفاعات پارک خیلی بالا بود، فقط

چشم تیز بین برخی از افرادی که سالهای پی‌درپی به پارک تردد می‌کردند متوجه این تغییرات می‌شد.

با گسترش این روند، تمامی حشراتی که در آن بیشه‌ها و زیر درختچه‌ها و بوته‌ها زندگی می‌کردند یا مردند یا به مناطق دیگر پارک رفتند و یا حتی منطقه را ترک کردند. با نابودی حشرات در هر منطقه از پارک، پرنده‌گانی که از این حشرات و از گل‌ها و میوه‌های درختچه‌ها تغذیه می‌کردند با کمبود غذا روبرو شدند و از این مناطق به بخش‌های دیگر پارک مهاجرت کردند یا حتی به کلی از پارک رفتند. با مهاجرت پرنده‌گان، انتشار دانه‌های گیاهان و انتقال آنها به ارتفاعات که توسط فضله پرنده‌گان صورت می‌گرفت نیز متوقف شد و دیگر حتی در جاهایی که شرایط رشد گیاه وجود داشت هم، گیاه فراوان نروید. کم‌کم در بخش‌هایی از پارک، با تخریب پوشش گیاهی، برکه‌های آبی که در زیر سایه قسمت‌های جنگلی و بیشه‌ای شکل گرفته بود تبخیر شد و آبزیان آنها مردند و بنابراین اندک پرنده‌گانی که از این آبزیان تغذیه می‌کردند نیز مجبور به ترک منطقه شدند.

اکنون که گرگ‌ها نبودند، روباه‌ها و شغال‌ها و سایر شکارچیان کوچک‌تر، امنیت یافته بودند و تعدادشان زیاد شده بود. این شکارچیان کوچک نیز با شکار گسترده جوندگانی مثل خرگوش و خزندگانی مثل مارها و دوزیستانی مثل قورباغه‌ها، موجب نابودی آنها شدند. پس برای عقاب‌ها هم دیگر غذایی کافی نبود و آنها نیز یا به مناطق دیگر پارک رفتند یا منطقه را ترک کردند. به‌علت آنکه پوشش گیاهی برخی از ارتفاعات از بین رفته بود، باران‌های سیل‌آسایی که می‌آمد به‌سرعت خاک‌ها را می‌شست و تپه‌ها را فرسایش می‌داد. پس در پایین‌دست ارتفاعات، با هر

بارش، گل‌ولای بلندی‌ها به‌همراه سیلاب وارد برکه‌ها می‌شد؛ در نتیجه هم عمق برکه‌ها کاسته می‌شد و هم گل‌ولای، موجودات زنده آنها را نابود می‌کرد. بنابراین خسارت کم‌کم از تپه‌ها و ارتفاعات کوه‌ها به دشت‌های اطراف نیز سرایت کرد. ظرف چند دهه بخش‌هایی از پارک حالت بیابانی به خود گرفت و به دنبال آن اقلیم بخش‌هایی از پارک نیز آرام آرام تغییر کرد. روزها خیلی گرم و شب‌ها خیلی سرد می‌شد و همین تغییر اقلیم نیز بخشی از حیوانات که مقاومت‌شان کم بود را یا نابود می‌کرد یا از منطقه فراری می‌داد.

کم‌کم مقامات پارک متوجه شدند که همه این مشکلات به‌سبب رشد عجیب جمعیت گوزن‌ها ایجاد شده است. بنابراین برای کنترل وضعیت، تصمیم گرفتند که جمعیت گوزن‌ها را محدود کنند. پس شروع کردند گوزن‌ها را به دام بیندازند، عقیم کنند و خیلی از آنها را بکشند. اما هم گرفتن و عقیم کردن گوزن‌ها و هم کشتن آنها کار سختی بود. مساحت پارک بسیار زیاد بود و گوزن‌ها نیز در شکاف کوه‌ها و یا در پوشش‌های جنگلی باقی‌مانده پراکنده بودند. با شلیک یک گلوله به سمت گله گوزن‌ها، همه فرار می‌کردند و کشتن گوزن‌های بعدی نیاز به تعقیب آنها در ارتفاعات داشت. کار دشوار و پرهزینه‌ای بود. با این حال مقامات پارک برای مدت سی سال به کشتن گوزن‌ها و کاهش جمعیت آنها ادامه دادند، اما پارک همچنان روبه تخریب می‌رفت. آری مقاماتی که هدف‌شان محافظت از گوزن‌ها در برابر گرگ‌ها بود اکنون سی سال بود که به «مقامات گوزن‌کش» تبدیل شده بودند. با این حال، نتیجه

مطلوب حاصل نشد و جمعیت گوزن‌ها همچنان رشد می‌کرد.

البته از دهه ۱۹۴۰ زیست‌شناسان و متخصصان محیط زیست درباره خسارت‌های حذف گرگ‌ها هشدارهای خود را شروع کرده بودند، اما چند دهه طول کشید تا مقامات این هشدارها را باور کنند. وقتی بخش‌های زیادی از پارک آسیب دید یا نابود شد، و مبارزه با تکثیر بی‌رویه گوزن‌ها بی‌نتیجه ماند، کم‌کم مسئولان پارک به هوش آمدند و آماده شنیدن توصیه‌های متخصصان شدند. سرانجام وقتی در سال ۱۹۷۰ کتاب «گرگ» نوشته دیوید میچ (David Mech) گرگ‌شناس آمریکایی، که یک مطالعه روشنگرانه درباره گرگ و تأثیر آن بر محیط بود، توسط انتشارات دانشگاه مینه‌سوتا منتشر شد، تازه چشم‌ها باز شد. سپس وقتی در سال ۱۹۷۸، جان ویور (John Weaver)، زیست‌شناس حیات وحش، مطالعه خود را با نام «گرگ‌های یلوستون» منتشر کرد و گزارش خود را با این توصیه به پایان رساند که «گرگ‌ها، این شکارچی بومی را به یلوستون بازگردانید» کم‌کم همه پذیرفتند که حذف گرگ‌ها از پارک، خطای بزرگی بوده است که موجب زنجیره‌ای از تغییرات منفی در پارک شده است. اما همچنان ۱۷ سال طول کشید تا مقامات این باور عمومی درباره خطا بودن حذف گرگ‌ها از پارک را بپذیرند و دست به یک اقدام عملی برای جبران آن بزنند. گویی سخت‌شان بود که تجربه مقدس ۴۳ سال گرگ‌کشی (از ۱۸۸۳ تا ۱۹۲۶) را زیر سوال ببرند و خودشان دوباره گرگ‌ها را به پارک برگردانند. اما واقعیت هولناک‌تر از آن بود که بیش از این بتوانند مقاومت کنند. سرانجام در سال ۱۹۹۵ بود که مقامات، نخستین گله از گرگ‌های

خاکستری را در پارک یلوستون رها کردند. و اکنون، پس از ربع قرن از رهاشدن گرگها، گزارشها حکایت از آن دارد که پارک یلوستون دارد شکوه گذشته خود را بازمی‌یابد.

برای مطالعه این مطلب در تارنمای محسن رنانی و اظهار نظر، به لینک زیر بروید:

<http://renani.net/index.php/texts/notes/848-2>

بخش سوم این مطلب با عنوان «**حکومت گناه‌خوار**»، در ۲۴ تیر ۱۴۰۰ لینک زیر منتشر خواهد شد:

<http://renani.net/index.php/texts/notes/850-3>

\* \* \* \*

قصه اول (قبیله زباله‌خوار) را در لینک زیر بخوانید:

<http://renani.net/texts/notes/847-2021-07-02-12-22-59>

لینک فایل PDF قصه اول:

[http://renanistorage.ir/renani-notes/renani-notes\(21-1\).pdf](http://renanistorage.ir/renani-notes/renani-notes(21-1).pdf)